

بسم الله الرحمن الرحيم

راه دوم مرحوم آخوند خراسانی

راه اول مرحوم آخوند در جمع بین حکم واقعی و ظاهری و اشکالات آن را بیان کردیم؛ راه دوم که در کفایه آمده این بود که بگوئیم حکم ظاهری یک حکم طریقی است و در این حکم طریقی ملاک و مصلحت در خود طریقی است، اما حکم واقعی غیر طریقی است و ملاک و مصلحت در متعلق است؛ با این بیان، ما تنافی و اجتماع ضدین و اجتماع مثلین را حل می‌کنیم؛ اجتماع ضدین در جایی است که ملاک در متعلق باشد، اگر دو ملاک در دو متعلق باشد اینجا اجتماع ضدین پیش می‌آید، اگر بگوئیم هم نماز ظهر ملاک دارد و هم نماز جمعه ملاک دارد وقتی در متعلق‌ها ملاک باشد، اجتماع ضدین می‌شود؛ اما اگر گفته شود که ملاک اصلی فقط در متعلق حکم واقعی است، اگر مثلاً در واقع، نماز ظهر واجب است، بگوئیم ملاک در همان نماز ظهر است، اما روایتی که می‌گوید نماز جمعه واجب است، دیگر در خود این فعل ملاک نیست؛ بلکه ملاک در همین اذن به عمل به اماره است؛ در همین طریقی است که مولا قرار داده است؛ که اینجا کلام مرحوم آخوند مقداری هم نزدیک می‌شود به آنچه که مرحوم شیخ بعنوان مصلحت سلوکیه بیان فرمودند؛ هرچند که ایشان تعبیر به سلوک نکرده است؛ اما می‌فرماید ملاک در خود همین طریقی و در اذن به این طریقی است. البته ایشان در کفایه عبارات مختلفی در این راه بیان کرده که منشأ برای احتمالات مختلف در تفسیر کلام مرحوم آخوند است. این خلاصه راه دوم بود.

اشکالات راه دوم مرحوم آخوند

بر این راه هم اشکالات متعددی وارد است. اولین و روشن‌ترین اشکال این است که اگر این اماره‌ای که بر وجوب نماز جمعه قائم می‌شود، شما می‌فرمایید در خود طریقی ملاک است و در متعلق ملاک نیست، پس چه لزومی دارد که این متعلق را اصلاً اتیان کنیم؟ عقل ما را الزام می‌کند به اتیان در جایی که می‌دانیم در متعلق حکمی ملاک هست؛ اما اگر فرض این باشد که در تمام امارات، در متعلق ملاک نیست، و بلکه ملاک فقط در طریقی بودن است، چه لزومی دارد که ما مثلاً نماز جمعه را اتیان کنیم؟ این اشکال در اینجا وارد شده است و بر حسب ظاهر، بر عبارت مرحوم آخوند هم این اشکال وارد است؛ مگر اینکه کسی در دفاع از مرحوم آخوند بگوید: فقط در اذن شارع ملاک نیست، در نفس طریقی بودن ملاک است و طریقی بودن هم به این است که فعل انجام شود؛ به عبارت دیگر، بگوئیم طریقی بودن وقتی است که به اماره عمل شود. و با این بیان می‌شود تقریباً از اشکال اول جواب داد. این اشکال در کلمات مرحوم شهید صدر نیز ذکر شده است.

اشکال دوم این است که مرحوم آخوند بصورت مطلق در این راه می‌فرماید هیچ اراده و کراهتی نیست مگر نسبت به متعلق حکم

واقعی؛ می‌فرمایند: لا ارادة ولا كراهة اصلاً الا بالنسبة الى متعلق الحكم الواقعي؛ این حرف اشکال دارد؛ و آن این که: در احکام ظاهریه، چون حکم ظاهری بعنوان مقدمه و طریق برای رسیدن به حکم واقعی است، نمی‌شود متعلق اراده نباشد. اگر بفرمایید شارع فقط نسبت به حکم و واقعی اراده دارد، و نسبت به اماره - مثلاً نماز جمعه - اصلاً اراده‌ای ندارد، در این صورت، چطور می‌تواند طریق برای رسیدن به واقع باشد؟ مخصوصاً در مواردی که اماره مطابق با واقع در می‌آید؛ آنجا هیچ مفزّی نداریم جز اینکه بگوییم حکم ظاهری مقدمه و طریق برای رسیدن به واقع است؛ و اگر مقدمه شد، متعلق اراده است؛ تمام احکام مقدمی متعلق اراده است؛ منتها اراده‌ای که به آنها تعلق پیدا می‌کند، اراده غیری است و اراده ذاتی نیست.

اشکال سوم (اشکالات مرحوم محقق اصفهانی): از این دو اشکال که بگذریم، اشکال مهم در کلمات مرحوم محقق اصفهانی **اعلی الله مقامه الشریف** در صفحه 138 از جلد 3 **نهاية الدراية** آمده است؛ مرحوم محقق اصفهانی چند اشکال بر مرحوم آخوند دارند؛ **اولین اشکال** ایشان این است که شما در این راه فرمودید حجیت مستتبع حکم تکلیفی است؛ بفرمایید مراد از استتباع چیست؟ این که می‌گویید حجیت به دنبال حکم تکلیفی می‌آید، این استتباع و دنبال داشتن معنایش چیست؟ آیا می‌خواهید بگویید حجیت برای احکام تکلیفیه به منزله موضوع است؛ یعنی همان طور که هر موضوعی مستتبع و ظرف برای حکم تکلیفی است، مثلاً صلاة موضوع و ظرف برای وجوب است، خمر موضوع و ظرف برای حرمت است؛ آیا می‌خواهید بفرمایید حجیت مثل ملکیت است که وقتی ملکیت محقق شد حرمت تصرف در مال غیر به دنبال آن می‌آید؛ و مثل موضوع هست برای حکم؟

می‌فرمایند: معقول نیست که يك اثر شرعی و يك حکم شرعی تکلیفی بر حجیت که عبارت از حکم وضعی است، مترتب شود. مرحوم اصفهانی برای احکام تکلیفیه يك تعبیری دارند و می‌گویند حکم تکلیفی انشاء به داعی جعل داعی است؛ وقتی مولا حکم می‌کند، یعنی انشاء می‌کند به داعی این که جعل کند داعی در ذهن مخاطب را؛ می‌فرمایند در «**أقيموا الصلاة**» اُقیموا می‌خواهد برای مخاطب جعل انگیزه کند که نماز را بیاورد؛ و می‌فرمایند این در همه احکام تکلیفیه موجود است؛ سپس می‌فرمایند: اگر مولا اماره و خبر واحد را حجت کرد، با جعل حجیت دیگر در ذهن مخاطب جایی برای امتثال ایجاد شده است؛ حالا بگوییم این حجیت يك حکم تکلیفی دیگر بنام «وجوب العمل للخبر الواحد» به دنبالش دارد، لغو است. وقتی که جعل داعی شد، دیگر معنا ندارد که جعل داعی دومی انجام شود. لذا، می‌فرمایند حجیت مثل ملکیت نیست؛ وقتی گفتیم زيد با معامله نسبت به فلان مال ملکیت پیدا می‌کند، ملکیت موضوع برای این است که يك حکم تکلیفی روی آن سوار شود و آن حکم «حرمة تصرف الغير في ماله» است؛ الان که با این معامله زيد مالك شد، می‌گوییم حرام است تصرف در این مال مگر با اذن زيد؛ در ملکیت، معقول است که يك حکم تکلیفی به دنبال آن بیاوریم، اما در حجیت چگونه می‌توانیم حکم تکلیفی بیاوریم؟ وقتی شارع خبر واحد را حجت کرد، دیگر معنا ندارد و معقول نیست که بگوییم به دنبال آن وجوب العمل بخبر الواحد هست.

دفاع صاحب منتقى از مرحوم آخوند: صاحب کتاب **منتقى الاصول** از مرحوم آخوند دفاع کرده و در مقابل مرحوم اصفهانی گفته‌اند اگر مراد از استتباع، استتباع ثبوتی باشد، حق با شماست، اما مراد آخوند استتباع در مقام اثبات است؛ یعنی وقتی شارع خبر را حجت کرد، تا قبل از حجیت این خبر، نماز جمعه وجوب نداشت، و با این دلیل اثباتی، وجوب نماز جمعه می‌آید؛ در نتیجه، وقتی این حجت شد، نماز جمعه وجوب پیدا می‌کند. بنابراین، مراد استتباع در مقام اثبات است. به عبارت خیلی ساده‌تر، آخوند می‌فرماید شارع حجیت را جعل کرده و به دنبال این حجیت، حکم تکلیفی می‌آید؛ مرحوم اصفهانی می‌فرمایند معقول نیست حکم تکلیفی بر این حجیت بار شود، چون، خود حجیت جعل داعی می‌کند که مکلف عمل به این خبر بکند، لذا، این که بگوییم بعد از این حجیت، يك حکم تکلیفی دیگر بنام وجوب عمل به خبر واحد جعل می‌شود، لغو است؛ در دفاع از مرحوم آخوند گفته شد: نه، مراد از حکم تکلیفی، وجوب العمل به خبر واحد نیست؛ بلکه حکم تکلیفی یعنی همان مضمون اماره، که مثلاً می‌گوید نماز جمعه واجب است. می‌گوییم اگر شارع این حجیت را جعل نکرده بود، این وجوب برای نماز جمعه نبود؛ پس،

استتباع در مقام اثبات یعنی حکم تکلیفی خیلی ارتباطی به حجیت هم ندارد، دلیل آمده این حکم تکلیفی را بر این حکم وضعی بار کرده است.

نظر استاد محترم در مورد دفاع صاحب منتقی: به نظر ما، این دفاع از مرحوم آخوند دفاع درستی نیست؛ برای اینکه اینجا کلام در استتباع در مقام ثبوت است و نه استتباع در مقام اثبات؛ می‌خواهیم ببینیم آیا برای خود حجیت در مقام واقع، در مقام ثبوت، حکم تکلیفی بار می‌شود یا نه؟ پس، استتباع در مقام اثبات مراد نیست. احتمال دومی که مرحوم اصفهانی می‌دهد این است که مراد از این استتباع، انتزاع است؛ حجیت مستتبع حکم تکلیفی است، یعنی حکم تکلیفی انتزاع می‌شود از حجیت؛ لکن به نظر ما عکس قضیه است، یعنی حجیت از حکم تکلیفی انتزاع می‌شود و بر عکس درست نیست. این اشکال اولی که مرحوم اصفهانی دارند.

اشکال دوم مرحوم محقق اصفهانی: - (خوب به این مطالب و نکات دقیق توجه کنید؛ که می‌توانستیم این اشکال مرحوم اصفهانی را بیان نکنیم و رد بشویم، اما فهم عبارت کفایه ببینید الان چه مقدار برای شما دقیق‌تر می‌شود) - اشکال دوم این است که آیا حکم تکلیفی می‌شود از حکم وضعی انتزاع شود؟ مرحوم شیخ انصاری در باب احکام وضعیه می‌فرماید: تمام احکام وضعیه از احکام تکلیفیه انتزاع می‌شود؛ ما هیچ حکم وضعی نداریم الا اینکه از حکم تکلیفی انتزاع می‌شود؛ مرحوم اصفهانی هم تقریباً همین را می‌خواهند تثبیت کنند و بگویند عکس این نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توانیم جایی بیاوریم که يك حکم تکلیفی از يك حکم وضعی انتزاع شود و این بحث برای بحث احکام وضعیه خیلی مفید است.

اشکال سوم مرحوم محقق اصفهانی: اشکال دیگر مرحوم اصفهانی این است که می‌فرمایند: جناب آخوند شما که می‌فرمایید حکم ظاهری عنوان طریقی دارد، این معنایش چیست؟ دو معنا و دو احتمال مرحوم اصفهانی در اینجا دارند؛ يك احتمال را که می‌فرماید اصلاً معقول نیست؛ و در مورد احتمال دیگر می‌گوید معقول است اما مطابق با ظاهر عبارت کفایه نیست. اما احتمال اول می‌فرمایند: شما که می‌فرمایید حکم ظاهری طریقی است، منظور این باشد که شارع این حکم ظاهری را به داعی تنجیز و تنجّز انشاء کرده است؛ بیانش این می‌شود که گویا مرحوم آخوند می‌خواهند بفرمایند حکم ظاهری طریقی است، حکم واقعی غیر طریقی است؛ حکم واقعی انشاء به داعی البعث است؛ یعنی مولا وقتی در واقع نوشته نماز ظهر واجب است، انشاء کرده وجوب صلاة ظهر را به داعی اینکه مکلف را تحریک به نماز ظهر کند؛ اما حکم ظاهری اینطور نیست؛ می‌گوییم مولا حکم ظاهری را به چه ملاکی انشاء کرده است؟ به اینکه مکلف را تحریک کند برود نماز جمعه انجام بدهد؛ می‌فرمایند نه، اگر برای تحریک نماز جمعه باشد، طلب ضدین می‌شود؛ پس، به داعی بعث و تحریک نیست و بلکه به داعی تنجیز است. و ایشان می‌فرماید: انشاء به داعی تجیز معقول نیست؛ برای اینکه انشاء بر همان متعلق و ماده واقع می‌شود، یعنی بر روی صلاة؛ آنچه که شما دارید می‌گویید انشاء به داعی تنجیز است، حال سؤال این است که تنجیز صلاة یعنی چه؟ ما می‌توانیم بگوئیم که حکم قابل تنجیز است، اما بگوییم صلاة منجز است، یعنی چه؟ وقتی می‌گویید انشاء به داعی تنجیز، یعنی صلاة جمعه دارد منجز می‌شود، صلاة که قابلیت تنجیز ندارد! بنابراین، اگر مرادتان این باشد، نتیجه‌اش این می‌شود که این معنا، معنای غیر معقولی است.

احتمال دوم: معنای دومی که برای طریقی می‌کنند، این است که بگوییم شما که می‌گویید حکم ظاهری طریقی است، یعنی الانشاء بداعی البعث الی الواقع بعنوان ما قامت علیه الامارة؛ یعنی مولا الان که می‌گوید نماز جمعه واجب است، الان که می‌گوید به خبر واحد عمل کن، الان دارد انشاء می‌کند برای این که مکلف را تحریک به آن واقع بکند، منتها واقعی که این اماره دارد بیان می‌کند. بنابراین، طبق این احتمال، شارع وجوب را برای نماز جمعه به داعی تحریک به واقع آورده است، منتها واقعی که اماره

دلالت بر آن دارد. مرحوم محقق اصفهانی می‌فرمایند: این معنا، معنای معقولی است؛ اما ظاهر عبارت مرحوم آخوند چنین چیزی را دلالت ندارد.

نظر استاد محترم: به نظر می‌رسد که این احتمال دوم بر خلاف ظاهر عبارات کفایه نیست؛ یعنی اگر ما عبارت کفایه را در این جمع ببینیم، ظهور در همین دارد؛ مرحوم آخوند که می‌فرماید حکم ظاهری طریقی است، یعنی مولا حکم را انشاء می‌کند به داعی تحریک به واقع، منتها واقعی که از کانال و از طریق اماره است؛ واقعی که اماره ما را به آن راهنمایی می‌کند؛ و این بیان ایشان هم بیان درستی نیست. مرحوم آخوند پس از بیان این راه نیز به سراغ راه سوم می‌رود که عمده جمع بین حکم واقعی و ظاهری است که مرحوم محقق نائینی در اینجا بیشترین حرف را دارد؛ مطالب را ببینید تا ان شاء الله عرض کنیم. والسلام.